

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه ادله حرمت معامله بر عین نجس

عرض کردیم که مدعای بحث این است که اگر یک عینی نجس باشد معامله ای که روی این عین نجس واقع می شود حرمت تکلیفیه دارد ولو اینکه قبلاً آمدم گفتیم حرمت تکلیفیه به آنجایی اختصاص دارد که متعاملین قصد اثر محرم را داشته باشند، و عرض شد که بین این مسئله و بین مسئله حرمت وضعیه که عبارت از فساد در معامله است نباید خلط شود.

ما قبل از اینکه بگوییم این معامله فاسد است یا نه، نقل و انتقال واقع می شود یا نه، می خواهیم ببینیم آیا در شریعت، شارع ایقاع معامله روی نجس را جایز می داند یا نه بلکه یکی از محرمات تکلیفیه چنین چیزی است، و اگر حرمتش را اثبات کردیم حکمتش هم روشن است، حکمت اینکه شارع معامله روی نجس را حرام می کند این است که می خواهد نجس از دایره زندگی انسان بیشتر بیرون برود، اینطور نشود که انسان با نجس سر و کار داشته باشد، اگر اصل معامله با نجس جایز بود معنایش این می شد که هر کس در منزل و انبار خودش، در جایی این را بعنوان جنسی قرار دهد و بفروشد و اشکالات فراوانی که بر او مترتب می شد، شارع برای تطهیر مجموعه زندگی انسانها اصلاً بطور کلی اجازه نزدیک شدن به نجس را نمی دهد، و معامله روی آن را به قصد اثر محرم حرام کرده است، این مدعی بود، و عرض کردم که نباید با حرمت وضعیه فعلاً خلط کنیم. دلیل بر این مدعی چیست؟

دلیل سوّم: روایت دعائم

در بحث گذشته دو روایت تحف العقول و فقه الرضا را که دالّ بر این معنا بود خواندیم . روایت سوم روایتی است که مربوط به دعائم است که باز در همان اول مکاسب هم بود. روایت دعائم این مضمون را داشت «الحلال من البيوع كل ما هو حلال من المأكول والمشروب و غير ذلك»، هر چیزی که اکل و شرب آن حلال باشد بیعش هم حلال است، یعنی ما از همین روایت استفاده می کنیم به عنوان یک قاعده که هر چیزی که اکل و شرب آن حلال باشد بیعش حلال است. بعد فرمود «وغير ماكول و مشروب مما هو قوام للناس» مردم در زندگی متقوم به او هستند «و صلاح و مباح لهم الانتفاع به» انتفاع به او برای مردم مباح است . بعد در دنباله می فرماید «و ما كان محرم اصله» آن چیزی که محرم است اصل آن، یعنی بعنوان خودش حرام است . «منهي عنه لم يجز بيعه و لا شراؤه»، بیع و شرائش جایز نیست، خلاصه اگر چیزی اکل و شربش یا استفاده های دیگر حرام شد، بیع و شرائش جایز نیست . کسانی که بخواهند به این روایت دعائم استدلال کنند برای اینکه بیع نجس به حرمت تکلیفیه حرام است می گویند در صدر روایت دارد «الحلال من البيوع».

در ذیل روایت دارد «لم یجز بیعه و لا شرائه»، قرینه مقابله این است که این عدم الجواز را حمل بر عدم الصحة نکنیم، چون در ذیل روایت که می گوید «و ما کان محرم اصله منهی عنه لم یجز بیعه» بگوییم لم یجز یعنی لم یصح، اگر گفتیم لم یصح، حرمت وضعیه می شود، این دیگر به درد مدعای ما نمی خورد، بگوییم بقرینه صدر روایت که در صدر روایت کلمه الحلال بود بگوییم این لم یجز یعنی یحرم، حرام است، آیا این استدلال به این روایت در اینجا درست است یا نه؟ اینجا اشکالاتی وجود دارد؛ اولین اشکال این است که برخی قائلند - و ما قبلاً این را اشاره کردیم - که کلمه حلیت و حرمت در السنه متاخرین اختصاص به حکم تکلیفی پیدا کرده است. الان از هر مجتهد و طلبه یا مردم معمولی سوال کنیم حلال و حرام اصلاً در ذهنشان حکم وضعی نمی رود، در السنه متاخرین حلیت و حرمت اختصاص به حکم تکلیفی دارد.

اشکال:

اما قیل و یدعی که در قرآن کریم، در روایات و در السنه متقدمین هر جا گفته می شد حلال و حرام، یا مقصود حکم وضعی تنها است مثلاً در «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» احلاً به معنای امضای شارع است، معنایش این نیست که خدا بیع را مباح کرده، یعنی بیع در نزد خدا صحیح است، یا در روایات دیگر هم داریم، یا باید بگوییم اختصاص به حکم وضعی دارد یا اعم از حکم تکلیفی و وضعی است. اگر کسی بگوید در روایات و قرآن و السنه متقدمین اختصاص به حکم وضعی دارد، این دیگر نمی تواند برای او دلیل باشد. بگوید ما در هر جا در قرآن و روایات دیدیم که دارد حلال، یعنی صحیح، الحلال من البیوع این را اگر بخواهند معنی کنند می گویند البیوع الصحیح، و مثلاً الحرام من البیوع یعنی البیوع الباطل، اینطوری باید معنا کرد.

جواب اشکال:

جوابش این است که ما قبلاً هم گفتیم و شواهدی هم آوردیم که حلیت و حرمت در لسان آیات و روایات، اعم از حکم تکلیفی و وضعی است، در همین «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» خیلی ها می گویند که هم شامل حکم تکلیفی می شود و هم شامل حکم وضعی، و اصلاً در بعضی از همین روایات قرائن خیلی خوبی است که قطعاً حکم تکلیفی هم مراد است، در همان روایت تحف العقول دارد که لبس و امساکش هم حرام است، اگر امساک حرام باشد غیر از حکم تکلیفی معنای دیگری ندارد، نگه داشتن نجس حرام است کاری نداریم که طبق این فتوا داده شده یا نه، اما وقتی می گوییم این حرام است دیگر حرمت وضعیه معنا ندارد.

پس این معنا که ما بگوییم حلیت و حرمت در السنه قرآن و روایات و متقدمین اختصاص به حکم وضعی دارد این قابل التزام نیست، اما اگر گفتیم اعم از حکم تکلیفی و وضعی است این دیگر اشکال نمی شود، حتی در همین روایت هم می توانیم بگوییم الحلال من البیوع، یعنی هم حکم تکلیفی هم حکم وضعی، بالاخره حکم تکلیفی که مدعای ما است ثابت می شود.

اشکال دوم:

اما غیر از این اشکال اول که جوابش واضح بود، اشکال دومی در فرمایش امام(ره) در کتاب مکاسب محرمة در ص 11 مطرح شده که فرموده اند: به نظر ما این «لم یجز بیعه و لا شرائه» این ظهور در حکم و جواز وضعی دارد. بیان امام این است که می فرمایند اگر اوامر و نواهی، یا جواز و عدم جواز به یک عناوین آلیه و توصیلی تعلق پیدا کرد، این ارشاد در این است که شما نمی توانید به وسیله آنها به مقصود برسید، بیع یک عنوان آلی و توصیلی است، وقتی می خواهید بیع انجام دهید، وسیله است که این جنس را ملک مشتری کنید و مشتری هم پول را تملیک شما کند، اگر در روایتی آمد «لا تبع ما لیس عندک» - که در مکاسب

هم خوانده اید - ما لیس عندک یعنی چیزی که برای تو نیست، اگر چیزی که برای تو نیست می گوییم نفروش یعنی اگر فروختی کالعدم است، با این بیع به مقصود خود نمی رسی، ارشاد به عدم وصول از این طریق به مقصود است، لذا می فرمایند در اینجا جواز و عدم جواز تعلق پیدا کرده به یک عنوان آلی و توصیلی، لذا نمی توانیم بگوییم این روایت ظهور در حرمت تکلیفیه دارد، باید بگوییم این روایت ظهور در حرمت وضعیه دارد، وقتی روایت می گوید «و ما کان محرم اصله منهي عنه لم یجز بیعه و لا شرائه» یعنی «لم یصح بیعه و لا شرائه». این اشکالی است که امام دارند.

جواب اشکال

لکن لقا ئل أن یقول که چرا چنین فرمایشی را در روایت تحف العقول نفرمودید؟ آنجا هم مسئله بیع و شراء مطرح بود، آنجا هم بحث جواز و عدم جواز به همین عناوین آلیه بود.

نقد جواب

اگر کسی این اشکال را کند می توانیم بگوییم در آنجا یک قرائن اضافه ای وجود داشت مثل کلمه لبس و امساک، وقتی این قرائن در کار بود ما از آن حرمت تکلیفیه را استفاده می کردیم اما در روایت دعائم چنین قرائنی در کار نیست پس ما این روایت دعائم را ذکر کردیم. کسانی که برای حرمت تکلیفیه به این روایت دعائم استناد می کنند کلامشان برای حرمت تکلیفیه بیان شد و دو اشکال ذکر شد، اشکال اول مردود شد، اما اشکال دوم که امام فرمودند به نظر می رسد که اشکال محکمی است، در نتیجه نمی توانیم از روایت دعائم حرمت تکلیفیه را استفاده کنیم.

دلیل چهارم: روایت جعفریات

دلیل چهارم یک روایتی است بعنوان روایت جعفریات. کتابی است که روایاتی از جعفر بن محمد الصادق (ع) در آن است لذا این کتاب به جعفریات معروف شده، که با قرب الاسناد هم راجع به این جعفریات زیاد صحبت شده است، راوی آن محمد بن محمد بن اشعث است که مولف این کتاب است، این کتاب هم معروف به جعفریات است و هم معروف به اشعث، یک روایتی در این کتاب در باب المکر و الخیانه وارد شده است، این روایت را مرحوم حاجی نوری در کتاب مستدرک الوسائل، ج سوم، ص 64، در ابواب ما یکتسب به، حدیث 4، نقل کرده، روایت از امیرالمؤمنین (ع) است که حضرت فرموده بر طبق این روایت «بایع الخبیثات و مشتریها فی الاثم سواء»، فروشنده خبیثات و مشتری خبیثات، آنهایی که بیع و شراء این خبیثات را انجام می دهند در اثم و گناه مساوی هستند. آیا ما می توانیم از این روایت حرمت تکلیفی را استفاده کنیم و بگوییم حرمت تکلیفی آنجایی است که اگر کسی انجام داد استحقاق عقاب دارد، در این روایت می گوید «بایع الخبیثات و مشتریها فی الاثم سواء» یعنی اصل اینکه هر دو گناهکارند مفروغ گرفته شده و امام (ع) بر مساوی بودن اثمشان حکم می کند که فرقی نمی کند، آیا می توانیم از این روایت این را استفاده کنیم، یا اینکه نه؟

عدم دلالت این روایت بر مدعا

انصاف این است که این روایت نمی تواند دلیل بر این مدعای ما داشته باشد. مدعای ما این است که بگوییم مجرد ایقاع معامله

بر این نجس حرام است، البته این بعد از این است که بگوییم نجس از اظهر مظاهر خبیثات است، اظهر مصادیق خبیث، نجس است، اما مع ذلک به نظر ما این روایت دلالت بر مدعی ندارد، چرا؟ چون امام(ع) در مقام بیان حکم دیگری است، کسی که مثلاً خمر را می خریده، خمر نجس و خبیث است، و این خمر را استفاده می کرده، امام می خواهد بفرماید که آن کسی که بایع الخمر بوده با کسی که مشتری خمر هست اگر مشتری خورد و گناه کرد در این اثم و گناه هر دو مساویند .

آنچه که روایت در آن ظهور دارد این است که امام در مقام بیان این حکم است که کسی که خمری را فروخت و مشتری استفاده کرد و خورد، بایع و مشتری خمر، در گناهی که مشتری کرده هر دو علی السویه اند، اما نمی توان از روایت استفاده کرد که اگر کسی خمر را فروخت و مشتری هم افتاد و مرد و شیشه خمر از دستش افتاد و شکست و نمی خواست این را دور بریزد بلکه خود بخود از دستش افتاد و تماشای ریخت، که اینجا هنوز اثمی که به عنوان شرب الخمر است مرتکب نشده، آیا اینجا هم روایت می گوید بایع و مشتری در اثم علی السویه اند؟

نه، پس این **بایع الخبیثات و مشتریها** وقتی القاء به عرف می شود، عرف که خبیث را خرید و فروش می کند برای چه خرید و فروش می کند؟ برای همان استفاده محرم است، استفاده محرم هم وقتی واقع شد حرمت می آید والا اگر کسی خمر را گرفت و نخورد حرمتی در کار نبوده، پس بگوییم این روایت در مقام بیان این جهت است که می گوید اگر مشتری گرفت و استفاده محرم کرد حالا بایع و مشتری هر دو در اثم مساوی هستند، اینطور نیست که بگوییم 90 درصد گناه برای مشتری است و 10 درصد برای بایع است . پس این روایت جعفریات هم نمی تواند دلالت کند.

دلیل پنجم: آیه 90 سوره مائده

دلیلی پنجم آیه 90 از سوره مبارکه مائده است . « **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** » آیه می فرماید خمر، قمار، انصاب یعنی بتها، ازلام قلمهایی بوده که برای شرط بندی و اینها استفاده می کرده اند، می فرماید اینها رِجس هستند، **من عمل الشیطان** هستند، بعد می فرماید **فاجتنبوه**، وجوب اجتناب را متفرع می کند، ما از **فاجتنبوه** یک چیز کلی را استفاده می کنیم و می گوییم چون می گوید از رِجس اجتناب کنید - ضمیر **فاجتنبوه** به رِجس بر می گردد - از آن استفاده می شود که از هر رجسی باید اجتناب کرد، بر مدعی اینطور استدلال می کنیم؛ **النّجس رجس**، هر چیزی که نجس است، دم، بول، منی، میته، عذره رجس است، نمی فرماید فقط از این چهار تا اجتناب کن، آیه می گوید اینها رجس است نتیجه این می شود که اجتناب از هر رجسی واجب است . گفتیم که نجس هم رجس است، پس اجتناب از رجس هم واجب است؛ این یک مقدمه. اجتناب و وجوب الاجتناب مطلق است، یعنی همه انواع باید اجتناب شود. فاجتنبوه یعنی به انحاء تقلبات و تصرفات، یکی هم اجتناب به بیع و شراء است، حق ندارید خرید و فروش کنید، وقتی چیزی رجس شد نباید نزدیکش شوید، از آیه استنباط می شود که بیع و شراء نجس که مصداق رجس است حرام است. این استدلال به این آیه شریفه.

اشکالات امام(ره) به استدلال به آیه

امام در کتاب مکاسب محرمه سه اشکال به این استدلال وارد کرده اند که سه اشکال را خلاصه عرض می کنم. **اشکال اول** این است که فرموده اند ما از آیه استفاده نمی کنیم اجتناب از هر رجسی واجب است، بلکه چون دنباله اش دارد من عمل الشیطان، رجسی که من عمل الشیطان است این قید دارد، آیه نمی فرماید **الرجس بما هو رجس** **يجب الاجتناب عنه**، بلکه می فرماید: **الرجس الذي من عمل الشیطان**، این را باید اجتناب کرد و ما شک داریم که آیا بر بیع و شراء نجس، رجسی که من عمل الشیطان هست تطبیق می کند یا نه؟ کسی که نجسی را می فروشد نمی توانیم بگوییم این رجس من عمل الشیطان حتما بر آن

تطبيق مي کند. خود نجس رفس است، اما اينکه بيع و شراء آن رفس، من عمل الشيطان باشد اين مشکوک است، اين اولاً ثانياً فرموده خود اين اعيان خارجيه مثل خمر که من عمل الشيطان نيست، خود قمار خود اين انصاب، اينها که من عمل الشيطان نيست، بايد یک چيزي را در آيه تقدير بگيريم، بگويم انما الخمر رفس يعني شرب الخمر، قمار يعني لعب به آلات قمار، و هكذا، در نتيجه بايد یک مقدر معين بگيريم . اگر مقدر معيني گرفتيم ديگر نوبت به بيع و شراء نمي رسد اين هم اشکال دوم .

اشکال سوم فرموده اند که رفس دلالت بر اين نجس اصطلاحي و مصطلح ندارد به قرينه اينکه بگويم ميتة رفس است، چرا که اگر انسان دست به قمار بگذارد که نجس نمي شود، انصاب يعني بت. اگر انسان دست به آن بگذارد که نجس نمي شود، مي فرمايد چون اين رفس را خداوند بر همه اينها حمل فرموده، ما نمي توانيم رفس را به معنای نجاست اصطلاحي معنا کنيم. اين سه اشکال در استدلال به اين آيه شريفة.

و صل الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين.